

## شیعه بودن محیی‌الدین ابن عربی

فصلنامه حزب الله اندیشه، ش ۱۲ - ۱۵، تابستان ۸۴

ابن عربی عجیب‌ترین شخصیت دوران تاریخ عرفان شیعی است، او را برخی در حدّ اعلای عرفان پنداشته‌اند، ولی بعضی دیگر، او را پیشوای منحرفان و گمراهان، دانسته‌اند.

بسیاری از بزرگان شیعه، همانند ابن فهد حلی، شیخ بهائی، محقق فیض کاشانی، محدث بزرگ محمد تقی مجلسی اول، قاضی نورالدین تستری، محدث نیشابوری، محدث سید جزائری بر شیعه بودن او اصرار ورزیده‌اند. مرحوم آیت الله سیدعلی قاضی طباطبایی، خود چنین به صراحت بیان می‌داشت که:

اگر محال است که کسی به مرحله کمال برسد و حقیقت ولایت بر او مشهود نگردد و اگر وصول به توحید فقط از راه ولایت امکان‌پذیر است چراکه ولایت و توحید یکی است. پس باید ابن عربی را شیعه‌ای ناب دانست و افکاری از او که مطابق با افکار اهل سنت است را باید صرفاً تقیّه‌ای پنداشت چراکه در باطن شیعه‌ای ناب بوده است.

شواهد شیعه بودن ابن عربی:

اول: اظهار محبت شدید ابن عربی به ائمه اهل البیت

دوم: شیخ بهاء‌الدین عاملی اعلی الله مقامه در کتاب اربعین خویش از باب ۳۶۶ کتاب فتوحات مکیه ابن عربی متنی نقل می‌کند که او را به شگفتی واداشته و عزم او را بر شیعه بودن ابن عربی استوار ساخته است، به نظر او تفکرات شیعی محض ابن عربی در این باب، چنین تعریف شده است:

الف) اگر جمله «أَنَّ اللَّهَ خَلِيفَهُ يَخْرُجُ مِنْ عَتْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ» صریح بر باور وی به لزوم خلیفه‌ای الهی است و اگر سنّیان برخلاف شیعه بر این گمانند که حضرت مهدی هنوز متولد نشده است و اگر همانند موجود بودن امام عصر را از خصائص تفکر شیعی پنداشته‌اند پس باید اعتقاد محیی‌الدین ابن عربی را در باب موجود بودن امام زمان (عج) را نشان از شیعه نگری او دانست.

ب) اگر ظهور حضرت امام زمان در مکه و استقرارش در کوفه، از مختصات تفکر شیعی است و او نیز با جمله «أَسْعَدَ النَّاسَ بِأَهْلِ الْكُوفَةِ»، بر این باور اختصاصی تفکر شیعی اصرار می‌ورزد، پس او باید شیعه باشد تا چنین باوری داشته باشد.

ج) اگر سنّیان اجتهاد را منحصر در چهار امام خویش، محمد بن نعمان ابوحنیفه، مالک بن انس، احمد بن حنبل و محمد بن ادریس شافعی ساخته و دوران اجتهاد و زمان آن را منتفی پنداشته‌اند و اگر ابن عربی به صراحت مخالفین حضرت بقیة الله را این گروه از جماعت

کسانی که به ختم اجتهاد باور دارند. معرفی می‌کند پس او نباید به چهار امام سنی باور داشته باشد تا چنین آنان را مطرود و گمراه بیندارد.

سوم: اگر تمامی اهل سنت به قیاس باور داشته‌اند و لو در میزان عمل به آن متفاوت بوده‌اند و اگر مذهب مالکی مذهب ظاهری و تقیّه‌ای ابن عربی بوده است و اگر زیربنای تفکر شیعی بر نفی قیاس است و اگر ابن عربی خود به صراحت با بیان جمله، «اما القیاس فلا أقول به ولا اقلد فیه جمله واحده» به نفی قیاس به عنوان محوری‌ترین اصل زیربنای روش تفکر سنی و مذهبی پرداخته است، بنابراین نمی‌توان او را مالکی و به عبارت روشن‌تر سنی مذهب پنداشت بلکه باید او را شیعه‌ای خالص قلمداد نمود.

چهارم: اگر ابن عربی در ابتدای باب ۵۶۰ فتوحات مکیه با بیان ۲۱ بیت شعر به بیان وصایائی از خویش پرداخته که در تعدادی از آیات آن، تفکرات ناب شیعی وی موج می‌زند پس می‌توان برداشت کرد که از نظر او وصیت و وصایت رهبری دینی، خود حکمی ازلی و خداوندی برای بقاء شرایع و ادیان و دین غائی است و اگر سنیان به اتفاق بر این باورند که تعیین وصی بر خدا و نبی او ضرورتی ندارد و اگر او در نص هارونی به صراحت از تعیین خلافت امیرالمؤمنان چنین سخن گفته است. «و وقف فی حجه و داعه علی کل من حضر من اتباعه فخطب و ذکر و خوف و حذر و وعد و اء و عدالی أن قال ثم قال: هل بلغت فقالوا بلغنا یا رسل الله فقال اللهم أشهدنا» و اگر او در بیان ولایت و امامت امیرمؤمنان چنین نوشت «و أنه» (محمد) «اول ظاهر فی الوجود الی أن قال و أقرب الناس الیه علی ابن ابیطالب امام العالم و سرالانبیاء أجمعین» پس نمی‌توان او را بی‌باور به مقام ولایت امیرمؤمنان پنداشت.

پنجم: اگر ابن عربی بر باور به حدیث منزلت و تثبیت مقام «جانشینی» هارونی از برای امیرمؤمنان نسبت به پیامبر به صراحت چنین نوشت «فص حکمته امامیه فی کلمه هارونیه» و اگر در جمله فوق لفظ «امامیه» نشان از باور وی به افکار شیعه در تثبیت مقام امامت و خلافت بلا فصل از برای امیرمؤمنان است و اگر از جمله منزلت‌های هارونی خلافت بلافصل وی از برای موسی بوده است پس او به خلافت بلافصل امیرالمؤمنان اعتقاد داشته است.

از سوی برخی از بزرگان شیعه محورهای اساسی اشکال بر ابن عربی چنین تعریف شده

است: بازتاب اندیشه ۶۹

۱۱۲  
گزارش‌ها

اول: بعضی از این جمله ابن عربی در کتاب فتوحات «أئی لم أسأل الله أن یعرفنی امام زمانی ولو کنت سألته لعرفنی»، نتیجه گرفته‌اند که این بیان وی منافی با بیان دیگر اوست که گفته: «ان لله خلیفه»، و نه تنها این نوشتار او نفی روایت «من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه» است بلکه گفته‌اند که او اساساً به امامتی قائل نبوده تا بتوان شیعه‌اش پنداشت.

نقد و بررسی

اولاً: اگر ابن عربی در فتوحات گفت من از مقام طلب عبور کرده‌ام بنابراین تقاضائی ندارم و اگر نبود تقاضا، به معنای بود هر گفتار و کردار به خواست خداوندی، و پذیرش نابودی خود در عظمت مقام ربوبی و نبود اراده و اختیار است پس باید بیان وی را بر مقام فوق حمل کرد.

ثانیاً: اگر خود ابن عربی به صراحت بیان داشت که من به مقام زیارت انبیاء و اولیاء و اوصیاء الاهی به نحو حق المعرفه نائل شده‌ام و آنان را به حقیقت نورانیت و ولایت کلیه مشاهده و ادراک کرده‌ام، و اگر از دیدگاه ابن عربی معرفت امام زمان به معرفت نورانیت است و نه صرف مجرد تشرف خارجی و یا معرفت به نام و شخص او، پس نمی‌توان او را بی‌باور بر معرفت، بر امام زمان دانست.

دوم: باور محی الدین ابن عربی بر وحدت وجود، زیربنای بسیاری از اشکالات بر وی است.

#### نقد و بررسی

اولاً: اگر وحدت به معنای اتحاد و حلول ذات خالق با مخلوق و یا عینیت ذات لایتناهی با وجودات متعین و متفید نیست بلکه به معنای انحصار وجود استقلالانی به ذات خداوند بزرگ و تبعی بودن تمام حقائق امکانی از یک طرف و آیه و نشانه بودن تمام وجودات امکانی از برای خداوند و در نتیجه ظهور و تجلی ذات قدوسی آله در آن‌هاست و اگر وحدت وجود به معنای تعلق و ربط حقیقی و صرف و نه اعتباری. همه موجودات با خالق‌شان است و اگر انکار وحدت فوق به معنای انکار استقلالیت خداوند و ربطیت حقائق هستی است، پس باید بر این باور بود که اعتقاد به وحدت وجود هیچ تناقضی با افکار شیعی ناب علوی ندارد.

ثانیاً: اگر عینیت در وحدت وجود، تنها در فرضی است که حدود و تعینات رفع شده و صرفاً وجود به نحو وجود بحث و بسیط ملاحظه می‌شود و اگر معیت در جمله «وهو معکم اینما کتیم» به معنای معیت حقیقی و جوهری است و نه اعتباری صرف، تا نتوان میان خالق و مخلوق نسبت وجود ربطی لحاظ کرد و اگر معیت حقیقی و جوهری همان معیت وجودی است پس وحدت وجود و در نتیجه عینیت متصور در آن ملازم با کفر و الحاد نیست.

ثالثاً: آن زمان بنا بر وحدت وجود، فضله شیخ عین وجود شیخ است که معیت به معنای معیت جسمی باشد ولی اگر معیت مورد نظر در مورد خداوند معیت جوهری و در رتبه مادون معیت وجود با ماهیت غیر قابل تلوث باشد نمی‌توان آن تمثیل را و در نتیجه انکار وحدت در وجود را پذیرفت.

سوم: شیخیه بر ابن عربی که معتقد به امکان معرفت خداوند از سوی انسان است چنین خرده گرفته‌اند که:

معرفت حق تعالی محال است و آن چه ممکن است معرفت اسماء و صفات باری تعالی آنهم از برای کمترین از مردمان و نه همه مردم می باشد بنابراین اسم رازق، خالق، محیی، ممیت، سمیع، بصیر، علیم، قادر، و حی و آن چه از ایشان نشأت می گیرد حقیقت امامان است که غیر از مقام ذات هستند، نهایت سیر هر یک از افراد بشر، فناء در آن اسمی است که از آن برتر است.

### نقد و بررسی

اولاً: این بیان شیخیّه نفی حریم امکان معرفت مقام ربوبی و سد باب معرفت به باری تعالی است در حالی که حضرات معصومین: خود فرموده اند: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» بنابراین آنان امکان معرفت خداوند را برای تمام بشر و از برای خود تعریف کرده اند تا معرفت به خداوند، منحصر در آنان نباشد.

ثانیاً: اگر مَفْوضه بر این باور بوده اند که خداوند با خلق عالم، اختیار تدبیری آنها را به امامان سپرده است، شیخیان نیز با بیان فوق بر این باورند که نه تنها تدبیر، که خلقت، روزی، زنده کردن و میراندن و غیره همه به دست آنان است و این چیزی جز انعزال خداوند و در نتیجه پذیرش بدترین نوع تفویض نیست.

ثالثاً: مصدریت استقلالی اهل بیت از برای امور نه تنها با شرک، که با نفی مقام ربوبیت خداوند ملازمت دارد، و این دو با مبانی تشیع سازگاری ندارد.

چهارم: مرحوم محدث نوری مدعی است که ابن عربی ناصبی بوده است زیرا: او تصریح دارد که اصل ضلالت‌ها از شیعه است و در کتاب مسامره الابرار نیز می نویسد که «رجبیون» جماعتی اند که به ریاضت اشتغال دارند و در ماه رجب نیز اکثر کشف شان این است که رافضیان را به صورت خود و یا سگ می بینند.

### نقد و بررسی

اولاً: اگر ابیات معروف ابن عربی در محبت به اهل البیت به معنای عدم عداوت او با آنان است و اگر ناصبی به کسی می گویند که خود را دشمن آنان می پندارد و اگر نمی توان حتی یک جمله در عداوت ابن عربی با اهل البیت در تمامی کتب منسوب به وی یافت پس نمی توان بیان محدث نوری را در ناصبی بودن ابن عربی پذیرفت.

ثانیاً: ابن عربی سگ دیدن رافضیان را، از قول یکی از مدعیان رجبیون بیان می کند و نه از همه آنان و نه منسوب به خود.

پنجم: اگر چه مرحوم حاج میرزا ابوالفضل تهرانی در کتاب «شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور» به صراحت بیان داشت که ابن عربی در این باور بوده که سیدالشهداء توسط یزید به قتل نرسیده و تنها به خاطر ریاست و خلافت شمشیر خویش به شهادت رسیده است، و اگر

این ادعای مرحوم تهرانی مستند به کتاب الصواعق المحرقة است و اگر با دقت کامل در تمامی کتاب الصواعق المحرقة چنین نقلی از محی الدین ابن عربی وجود ندارد و اگر عبارت مورد نقل مرحوم تهرانی از فاضی ابوبکر بن عربی مالکی است و نه از محی الدین ابن عربی و اگر این نوشتار از ابوبکر بن عربی مالکی نیز توسط سیدشرف الدین عاملی در کتاب الفصول المهمه آن هم به نقل از ابن خلدون بیان شده و نه در کتاب الصواعق المحرقة پس نمی توان به صرف تصور فوق او را نه تنها از منع کنندگان لعن بریزید، که از عامه نواصب و در نتیجه مسلمان ندانست.



شؤبہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی